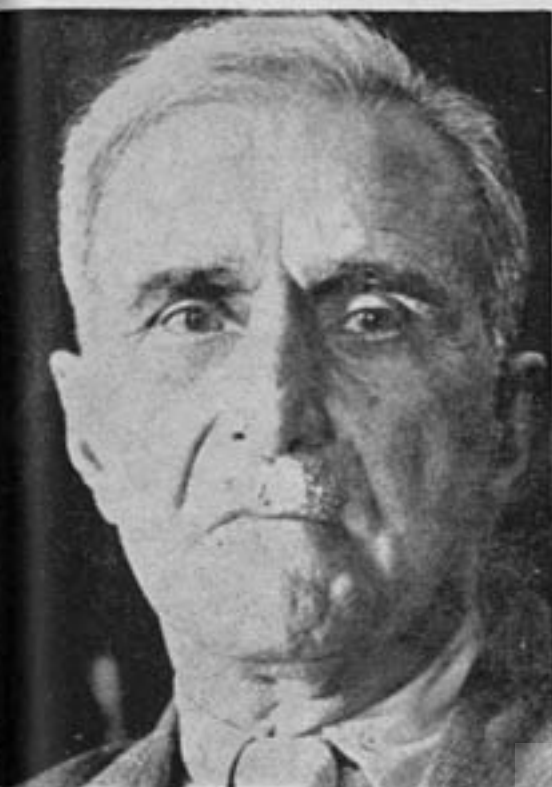


پوردادود



پس از ۸۳ سال زندگی پرتلاش و حاصلخیز ، در سحرگاه روز یکشنبه ۲۶ آبانماه گذشته ، استاد ابراهیم پوردادود ، شاعر ، محقق و ایران شناس نامدار بر اثر سکنه قلبی درگذشت . مرگش خاموشی يك آتشکده پرشعله و فروز بود چرا که این گفته اوست که : «دردل هر ایرانی يك آتشکده برپاست.» او طی بیش از نیم قرن کاوش و تحقیق و تألیف و نگارش که از عشق سودائیش به ایران باستان و تاریخ و تمدن و زبانهای دیرینه این ملک مایه میگرفت ، به جاودانگی دست یافت و قدم به فضای تاریخ گذاشت . . .

تحقیقات و تالیفات او بیشتر در زمینه تاریخ قدیم و ادیان و مذاهب باستانی ایران ، به ویژه آئین زرتشت و کتاب اوستاست . این کلام اوست که : «اوستا دردنیای قدیم يك کوه بلندنورانی است . در دامنه این کوه تمدن پرارزشی وجود دارد . »
و جاذبه و مغناطیس این کوه نور و این تمدن گر انقدر ، تا پایان زندگی نگاه شیفته و ستایش - بارورا بسوی خود میخواند . . .

زندگینامه پوردادود

زندگی او داستان يك روح بیقرار است ، این روح آرام ناشدنی و جستجوگر ، سالها به گوشه و کنار جهان سرکشید ، پنداری در پی يك «مطلق» دست نیافتنی و «حقیقت برتر» بود . سرانجام مراد و مطلوب را در يك نقطه بسیار دور تاریخ یافت ، نقطه ای که به قله نور و آرمان و حقیقت میباند و بر فراز آن «زرتشت» بانگ نافذ و پیشانی بلند و غمتاکش به نیایش آب و سبیده و آتش و انسان ایستاده بود . . .

زندگی اش را از آغاز مرور کنیم ، از ۸۳ سال پیش که در خانه حاجی داود بازرگان در محله سیزمیدان رشت پسر بی بدنی آمد و او را «ابراهیم» نام گذاشتند .
پنج ساله که شد به مکتب رفت . میرزا محمدعلی نامی مکتب دار او بود . . . در باره این روزها خود بعدها نوشت :

«در مکتب اندکی خواندن و نوشتن آموختم . در کودکی بسیار نا آرام بودم . باید همین سرکشی طبع باشد که مرا به دگرگون کردن کلام کشاند . کلمات را چندی بهم پیوسته وزن و قافیه مخصوص به آنها میدادم و می پنداشتم شعر است.»
و آنگاه در زندگینامه خود میافزاید :

«رفته رفته به مرثیه گفتن پرداختم . در آثرمان نوحه سرائی رواج داشت . مرثیه خوانها در ماههای سوگواری به مرثیه جدید احتیاج داشتند . مرثیه من مشتریانی پیدا کرد . گروه

سینه‌زنان با مرانی من بمسروسینه میزدند . نگفته پیداست که چگونه بخود میبایدم وقتی کلمات خود را از گلوی صدها مائزده می‌شنیدم ، به ویژه پدرم بسیار خرسند بود که کوچکترین پدرش ابراهیم آقا شعر میگوید ، آنهم در مصیبت آل‌عبا .

در آن روزگار هنوز در رشت مدارس جدید وجود نداشت . پدرم که از بازرگانان و ملاکین بود میل داشت که من و برادرانم چیزی بیاموزیم ، ناگزیر مرا به مدرسه حاجی‌حسن فرستاد . سالها در آنجا صرف و نحو خواندم - اگر قول بدهید به کسی بروز ندهید ، عرض میکنم که چیزی در آن مدرسه یاد نگرفتم - آنچه در آزمون توجه مرا بخود جلب میکرد لغاتی بود که دارای حروف «پ» و «ج» و «ز» و «گ» بود . یقین داشتم اینگونه لغات پارسی است . شاید توجه من به ایران باستان که بایستی بعدها بیشتر عمرم را بخود مصروف دارد ، از همین لغات سرچشمه گرفته باشد . . .»

نخستین جوانه‌ها

هنوز غوغای مشروطه برنخاسته بود . «ابراهیم» با برادر و استادش سید عبدالرحیم خلخالی برای تحصیل به تهران آمد . در محضر میرزا محمد حسین خان سلطان الفلاسفه به فراگیری طب قدیم پرداخت و هنگامیکه زمزمه‌های مشروطه‌خواهی آغاز شد ، به‌جگر که جوانان مشروطه‌خواه پیوست .

اما روح بی‌تاب او هنوز آرام نداشت . نه فقه و نه طب او را راضی نمی‌کرد . از پدر خواست که با رفتنش به بیروت موافقت کند ، که آزمون پرداختن به دانش جدید آرزوی هر پژوهشگری بود .

روزی این طلبه از مدرسه گریخته ، پای در راه نهاد و به قصد بیروت روانه بغداد شد . میان راه در بیستون و طاق‌بستان و قصر شیرین و کاخ مداین بازمانده‌های تمدن ایران باستان او را به شیفتگی و شگفتی انداخت . برای نخستین بار احساس کرد که قلبش در میان این خاکستر افتخارات و این ویرانه‌های کهن می‌تپد . نخستین جوانه‌ها در او ریشه گرفت و این ریشه بعدها به درخت تنومند گسترده‌ای بدل شد که حتی بر تاریخ این ملک سایه افشاند .

«ابراهیم» در مدرسه «لائیک» بیروت به فراگرفتن زبان و ادبیات فرانسه پرداخت و همانجا نام «پوردادون» را برای خود برگزید ، در حالیکه برادرانش نام «داودزاده» برخود نهاده بودند .

پوردادون مینویسد :

«در ماه اوت سال ۱۹۱۰ به قرآنه رفتم و در دانشکده حقوق پاریس تحصیلاتم را دنبال کردم . چهارماه پیش از جنگ بزرگ گذشته ، روزنامه ایرانشهر را با همراهی دوسه تن از دوستان در پاریس انتشار دادم . شش‌ماه ونیم پس از بروز جنگ پاریس را ترک کردم . شورجوانی مرا بر آن داشت که خود را به مهلکه اندازم . جندروم جنگ مرا از پاریس به کنار رود دجله ، به بغداد افکند و از آنجا به دامنه کوه الوند به کرمانشاه کشاند . در مدتی که در بغداد بودم روزنامه رستاخیز را انتشار دادم و در کرمانشاه نیز به ادامه انتشار این روزنامه پرداختم . ماندنم در کرمانشاه دیری نپایید و دوباره به بغداد برگشتم و با چندتن از مهاجران ایرانی که مرحوم سید عبدالرحیم خلخالی ، همان استاد پاک‌سرشت دیرین یکی از آنها بود رهسپار حلب و استانبول شدم.»

آغاز شاهره

مقصد سفر بعدی برلن بود . تا پایان جنگ جهانی اول در این شهر ماند . در این فرصت به مطالعه و تحقیق پیرامون تمدن دیرینه نیاکان و شناسایی ایران ادامه داد . هرچه بیشتر در این کاوش و تحقیق غرق میشد ، شگفتی و ستایش بیشتری نسبت به گذشته‌ها و افتخارات بر یاد رفته

و تمدن از یاد رفته و منش درخوش می‌یافت .
بسال ۱۹۲۴ از راه ریگا - مسکو - باکو ، به بندر پهلوی رفت و یک زمستان و دو تابستان در آنجا ماندگار شد .

در مقدمه کتاب آناهیتا این دوره از زندگی استاد پوردادو چنین آمده است :
- « پارسیان هند که به شخصیت علمی و ادبی پوردادو پی برده بودند ، وی را به هندوستان دعوت کردند . در مهرماه ۱۳۰۴ خورشیدی استاد با زن و یگانه فرزندش رهسپار هندوستان شد و دو سال و نیم در آن دیار اقامت گزید و با انتشار بخشی از ادبیات مزدیسنا و گزارش اوستا پرداخت . »

در سرزمین «تاگور»

پوردادو عقیده داشت که هندوستان گنجینه‌ای از تمدن و فرهنگ باستانی ایران را در سینه نهفته است . در مقدمه‌ای که بر کتاب برهان قاطع نوشته مینوید :
- « اگر کشاکش روزگار بسیاری از آثار کتبی ایران را از میان برده ، خوشبختانه آثار هندوان که از خوشاوندان بسیار تردید ما هستند ، در سرزمین هندوستان بجای مانده . آثار کتبی آنان با آثار کتبی ایران قدیم فقط تفاوت لهجه دارد ، چنانکه تفاوت لهجه میان پارسی باستانی و اوستایی هم موجود است . »

پوردادو در خرداد سال ۱۳۰۷ به اروپا بازگشت و عمیق‌تر و گسترده‌تر درباره اوستا و تمدن ایران کهن مطالعه و تحقیق خود را ادامه داد . مرتضی گرجی که به کوشش او پنجاه گفتار پوردادو در کتابی گرد آمده است ، این دوره از زندگی استاد را اینطور نقاشی میکند :

- « پوردادو در اروپا کار تفسیر جلد دوم یشتها و خرده اوستا و نخستین جلد یسنا را بانجام رساند ، تا اینکه در سال ۱۳۱۱ که «تاگور» شاعر و فیلسوف نامی هند ، همراهِ دینشاه ایرانی به تهران آمد و از دولت خواستار استادی برای تدریس فرهنگ ایران به دانشگاه ویسوپهارتی (همه هند) شد . از طرف دولت ایران به پوردادو اطلاع داده شد که به هند برود و استاد از آذرماه ۱۳۱۱ تا اسفند ماه ۱۳۱۲ در دانشگاه «ویسوپهارتی» که تاگور بنیان‌گذار آن بود ، به تدریس فرهنگ و تمدن ایران پرداخت و بدستگیری یکی از استادان هندی ، صد بند از اشعار تاگور را از بنگالی به فارسی برگرداند .
پوردادو مینوید :

- « در دوسفر به هند ، بخش بزرگی از این کشور را دیدم و با گروهی از دانشمندان آن دیار آشنا شدم . در بسیاری از دانشکده‌های هند سخنرانی داشتم ، آنچنانکه دیدن هند کمک بزرگی برای تحقیق ایران باستان گردید . از سفر دومی هند باز به اروپا برگشتم ، تا اینکه دولت وقت دیگر اجازه نداد که کسانم پولی برای مخارجم بفرستند . ناگزیر در ۱۶ بهمن ۱۳۱۶ به ایران آمدم . در اسفند ۱۳۲۲ با توافق یک هیئت فرهنگی ایرانی برای سومین بار راهی هندوستان شدم .. این سفر ۷۰ روز بیش نپائید . »

نامه «تاگور»

«تاگور» با «پوردادو» دوستی عمیقی داشت . این نامه‌ای است از تاگور به پوردادو به هنگامیکه او برای تدریس فرهنگ ایران قدیم به هند رفت :

« به شما که پیک ایران بزرگ به مملکت هند هستید خوش آمد میگویم . به گواهی صفحات تاریخ هندوستان ، ما مردم ایران و هند بوسیله هنر و ادبیات و فلسفه پیوسته در ارتباط بوده و همیشه پیوند برادری داشته‌ایم . در آن روزگاران طلایی با وجود بعد مسافت و سایر مشکلات موجود میان ما ، روابط معنوی برقرار بود . در قرون اخیر روابط ما قطع شد و گرد و غباری صفای دوستی فیما بین را مکدر کرد ، ولی

هنوز یادگار دوستی دیرین در دل‌های ما برقرار است و در این زمان که بیداری آسیا شروع شده ، باردیگر به کشف علایق دیرین موفق میشویم و خاکسترهای فراموشی را از دوران دوستی میزدائیم . شما باخبر بیداری آسیا به‌مندی آمده‌اید تا باردیگر چراغهای خود را روشن کنیم و کعبه تمدن ایران و هند را مجاور یکدیگر قرار دهیم و با سرودها و نواهای مشترک باردیگر طنینی در آسیا بیندازیم و جانها و دلها را ب جستجوی حقیقت واداریم . . .

وبعدا . . . به سال ۱۹۶۵ نیز پورداود بدریافت جایزه تاگور نایل شد .

در حکم این جایزه نوشته شده بود :

« بخاطر کار خلاقه و خدمت به فرهنگ بشری ، این جایزه به شما اعطا میشود . . . »

سفرهای دیگر

پور داود عضو فرهنگستان ایران و ریاست انجمن فرهنگی ایران و آلمان و ریاست انجمن ایران شناسی و نیز آموزشگاه ایران شناسی را به عهده داشت . به سال ۱۳۳۹ به انتخاب دولت ایران بعنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران به کنگره بیست و پنجم خاورشناسان که در مسکو تشکیل شده بود رفت و از آنجا به فنلاند و سوئد و هلند مسافرت کرد . سال بعد در سومین کنگره یهود ، در اورشلیم شرکت جست . این کنگره به یادبود دوهزار و پانصدمین سال آزادی یهود بنامت کورش بزرگ تشکیل شده بود .

و تا آبانماه ۱۳۴۲ که بخواست خویش بازنشسته شد سفرهایی به انگلستان ، رم ، آتن و قبرس نمود و از طرف دولت هند نیز به ریاست شعبه ایران شناسی بیست و ششمین کنگره خاورشناسان که در دهلی برگزار شد ، انتخاب گردید . پیش از تشکیل کنگره ، در دانشگاه دهلی طی تشریفات باشکوهی به وی دکترای افتخاری داده شد .

در مجله راهنمای کتاب (سال ششم ، آبانماه ۱۳۴۲) بمناسبت بازنشستگی استاد ، مقاله‌ای در تجلیل از او نوشته شد که :

« استاد ابراهیم پورداود در سالهایی دراز توفیق ترجمه اوستا را به زبان فارسی یافت . از آخرین تحقیقات علمی ایشان نیز که همه در زمینه فرهنگ ایران قدیم است ، غیر از ترجمه اوستا ، از فرهنگ ایران باستان و هرزنامه میتوان نام برد . درس پورداود عمیق و پرشور است و دانشجو را به ایران و تمدن و فرهنگ کهن ایران علاقمند میکند . »

پورداود شاعر گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پورداود از آغاز جوانی شعر می‌سرود . شعر او در خدمت خشم و خروش بود . در آنها به ستایش پاک و راستی میپرداخت و وزنها را سرودوار برمیگردید . شعر او آینده‌ای از حماسه و سرود بود ، در آن غریب و غرور ، چون خونی زنده جریان داشت . گاهی این حماسه به غزل می‌نشیند ، مانند این شعر :

وزاشك كنم دريا روی همه صحرا را
نه زاهد روحانی ، نه شاهد زیبا را
ساز و دفونی خوشتر دلداده و شیدا را

از آه بخشکانم آب همه دریا را
درخیل همه یاران همرازمی‌جویم
از مدرسه و از درس کی چاره‌شود دردم

در گونه‌های مختلف شعری طبع آزمائی کرد ، در دوبیتی ، غزل ، قصیده ، مخمس و حتی سرود . . . هنگامیکه در برلن بود سرود دلکشی با نوت در هشت بند ساخت بنام سرود مزدینا . این سرود در آموزشگاههای ایران و هند خوانده میشود :

بامداد شد بانگ زد خروس از سرای شه بر زدند کوس
چرخ شست تک روی آبنوس موبدا تو هم خیز و روی شو

خوان اشم وهو گوینا اهو
گوینا اهو خوان اشم وهو

خیز موبدا آتشی فروز پرده سیه زین زبانه سوز
کیش باستان زنده دان هنوز ز ایزدی فروغ بر متاب رو

خوان اشم وهو

و پارهای از شعرهای او پر آوازه شد ، از جمله مخمس «دریای سبید» :

«دوش در انجمن طایفه دردکشان هاتفی نعره زنان گفت بمخیلمستان»
و مخمس دیگری بنام درویش شورشی :

از چیست چنین بیچاره شدیم کوتاه دست و غمخواره شدیم
از خانه خود آواره شدیم نادیده چو ما ، کس دربدری

هو حق مددی ، مولا نظری

و با این غزل :

از هجرت ای نگارم ، از کف بشد قرارم چون زلف مشکبارت ، شد تیره روزگارم
گشتم ز ناله چون نای ، گشتم زمویه چون موی یاد آورد ز توفان چشمان اشکبارم

مرحوم حسین دانش در کتاب «تعلیم زبان فارسی» نوشته : «اشعار پورداود وطنی و پراز تأثیرات زرتشتی و هیجان انگیز است . گفتارش محکم و احساساتش بی آرایش است .»
و محمد اسحق استاد دانشگاه کلکته در کتاب «سخنوران ایران در عصر حاضر» زندگینامه پورداود و نمونه‌ای از اشعار او را آورده است .

«دینشاه ایرانی» در تذکره بزرگی که بنام «سخنوران دوره پهلوی» نوشته ، بسیاری از اشعار استاد را با ترجمه انگلیسی به چاپ زده . و در بسیاری از تذکره‌های دیگر مانند : «سخنوران نامی معاصر» تألیف سید محمدباقر برقی و «تذکره شعرای معاصر ایران» تألیف سید عبدالمجید خلخالی ، از پورداود بعنوان شاعر نامی یاد شده است .
با اینهمه پورداود هرگز خود را شاعر نپیدانست . این گفته اوست که : «نمیخواهم خام طبعی کرده ، خود را در ردیف سخن‌سرایان ایران بشمار آورم .»

میراث جاویدان

یادگار و میراث استاد فقید ، گنجینه‌های غنی و گرانسنگ است که بر تاریکیهای قسمتی از تاریخ و فرهنگ باستانی ایران میتابد و غبار زمان و لایه‌های فراموشی را کنار میزند.
در پرتو این میراث جاودانه بخشی از بر باد رفته‌ها و از یاد رفته‌های این ملک احیا میشود و فراخنای وسیع تمدن و تاریخ ایران کهن در پیش چشم نمایان میگردد .

کتابخانه بزرگ پورداود از نظر ایران‌شناسی دردنیای بی‌همتاست . و این نشانه دیگری از عشق پارسایانه و عمیق او به ایران و گذشته‌ها و مفاخر آنست . به غیر از مجموعه گفتارها ،

ورسالات فراوان استاد، تنها کتابهای علمی و تحقیقی و ترجمه شده‌ای که از او بجا مانده، شامل ۲۲۰۰ صفحه میشود. مختصر مروری در این کتابها ضروری است:

۱ - کار بزرگ پورداد ترجمه و تفسیر اوستاست که شامل دو جلد «یشتا» دو جلد «یسا» دو ترجمه از «گاتها» یک جلد «ویسپرد» میشود. او برای تفسیر اوستا آنچه کتاب بهمت خاورشناسان بنام تدوین شده بود مطالعه و مقابله کرد. در اینباره استاد دکتر محمد معین در یادبودنامه پورداد نوشته است:

«پورداد در بکار بردن روش تحقیق اروپائیان، در میان معاصران کم نظیر است. در موضوعی که وارد تتبع میشود، همه جوانب آنرا در نظر میگیرد و با رنج بسیار منابع شرقی و غربی را بررسی میکند. تنها در تألیف جلد اول کتاب «یشتا» از صدوسی و شش مأخذ استفاده کرده است که از آن میان بیست مجلد پارسی و تازی و بقیه کتب پهلوی و مؤلفات خاورشناسان شهیر اروپا و هندوستان بوده است. در تألیف جلد دوم «یشتا» برین کتاب مأخذ دیگری افزوده و مجموعاً از ۲۰۴ مجلد بهره برده است و برای هشت جلد گزارش اوستا، چنانکه خود در چاپ دوم جلد اول اوستا نوشته، بیش از ۶۰۰ جلد کتاب را بررسی کرده است. روش تحقیق او شایان توجه است، تا آنجا که قول وی را بعنوان سند علمی ذکر میکنند. پورداد در تحقیق مطلب مورد نظر، آنقدر منابع مختلف مراجعه و یادداشت تهیه میکند که گاهی موضوع بیشتر از جوسله کتابش گسترش می‌یابد...»

۲ - پوراندخت نامه:

درباره این مجموعه اشعار پورداد گفته بود:

«دیوان اشعارم را در شهر بورما ۱۳۰۶ بنام دخترم «پوراندخت نامه» نامزد کردم.

۳ - آناهیتا:

پورداد در مقدمه این کتاب مینویسد:

«این نامه که پنجاه گفتار در بر دارد، نامهای است مانند فرهنگ ایران باستان که در سال ۱۳۲۶ به دسترس خوانندگان از جنمند گذاشته شد و نامهای است، همانند «هرمزنامه» که در سال ۱۳۳۱ گسترش یافته است. گفتارهای این نامه چون گفتارهای دو نامه نامبرده در موضوعهای گوناگون است، برخی تاریخی و برخی لغوی و برخی دیگر ادبی و اجتماعی است. هر چه هست از مرز ایران زمین بیرون نیست، یا یک گونه «پیوستگی با میهن ما دارد.»

بعدها از کتاب «فرهنگ ایران باستان» که بخش نخست آن در ۱۳۲۶ چاپ شد و دو بخش دیگر آن منتشر نشده است، باید از «هرمزنامه» و «گفت شنود پارسی» که به سال ۱۳۱۲ در بمبئی چاپ شد یاد کرد. و بعد:

ایران شاه، خرمشاه و یادداشتهای گاتها...

براین گنجینه باید چندین کتاب منتشر نشده را افزود. زمینه تمامی این کتب، فرهنگ و ایران باستان است...

یادش گرامی باد.

حتی تا آخرین دم حیات، از مطالعه و جستجو و تحقیق دست نیازید. و مسبحگاهی که مرگ بسراغش آمد، در کتابخانه‌اش بود، همانجا که بیشترین و خوشترین ساعات و لحظه‌هایش را گذرانده بود.

چه غمناک بود خاموشی این ستاره خورشیدوار...